

نومبر ۱۹۵۰ء

جورج الیوت

ادام بید

قصہ باشکوه ہمدلی‌ها

ترجمہ رضا رضایی



روایت

لیڈ واٹا

(۱۹۱۵ء - ۱۹۸۸ء)

تہیاء

۱۹۷۱ء

۱۹۷۲ء

۱۹۷۳ء

۱۹۷۴ء

۱۹۷۵ء



نشرنی

فصل ۲۶:
 فصل ۲۷:
 فصل ۲۸:
 فصل ۲۹:
 فصل ۳۰:
 فصل ۳۱:
 فصل ۳۲:
 فصل ۳۳:
 فصل ۳۴:
 فصل ۳۵:
 فصل ۳۶:
 فصل ۳۷:
 فصل ۳۸:
 فصل ۳۹:
 فصل ۴۰:
 فصل ۴۱:
 فصل ۴۲:
 فصل ۴۳:
 فصل ۴۴:
 فصل ۴۵:
 فصل ۴۶:
 فصل ۴۷:
 فصل ۴۸:
 فصل ۴۹:
 فصل ۵۰:
 فصل ۵۱:
 فصل ۵۲:
 فصل ۵۳:
 فصل ۵۴:
 فصل ۵۵:
 فصل ۵۶:
 فصل ۵۷:
 فصل ۵۸:
 فصل ۵۹:
 فصل ۶۰:
 فصل ۶۱:
 فصل ۶۲:
 فصل ۶۳:
 فصل ۶۴:
 فصل ۶۵:
 فصل ۶۶:
 فصل ۶۷:
 فصل ۶۸:
 فصل ۶۹:
 فصل ۷۰:
 فصل ۷۱:
 فصل ۷۲:
 فصل ۷۳:
 فصل ۷۴:
 فصل ۷۵:
 فصل ۷۶:
 فصل ۷۷:
 فصل ۷۸:
 فصل ۷۹:
 فصل ۸۰:
 فصل ۸۱:
 فصل ۸۲:
 فصل ۸۳:
 فصل ۸۴:
 فصل ۸۵:
 فصل ۸۶:
 فصل ۸۷:
 فصل ۸۸:
 فصل ۸۹:
 فصل ۹۰:
 فصل ۹۱:
 فصل ۹۲:
 فصل ۹۳:
 فصل ۹۴:
 فصل ۹۵:
 فصل ۹۶:
 فصل ۹۷:
 فصل ۹۸:
 فصل ۹۹:
 فصل ۱۰۰:

بخش اول
 فصل‌های ۱ تا ۱۶

فصل ۱: کارگاه ۱۷
 فصل ۲: موعظه ۲۹
 فصل ۳: پس از موعظه ۵۶
 فصل ۴: خانه و غم‌های آن ۶۵
 فصل ۵: کشیش ناحیه ۸۴
 فصل ۶: حال فارم ۱۰۸
 فصل ۷: قسمت لپنیات ۱۲۴
 فصل ۸: رسالت ۱۳۱
 فصل ۹: دنیای هتی ۱۴۳
 فصل ۱۰: دیدار داینا با لیزیت ۱۵۲
 فصل ۱۱: در کلبه ۱۶۷
 فصل ۱۲: در درخت زار ۱۷۸
 فصل ۱۳: غروب در درخت زار ۱۹۳
 فصل ۱۴: بازگشت به خانه ۲۰۰

بخش اول

فصل‌های ۱ تا ۱۶

فصل ۱: کارگاه ۱۷
 فصل ۲: موعظه ۲۹
 فصل ۳: پس از موعظه ۵۶
 فصل ۴: خانه و غم‌های آن ۶۵
 فصل ۵: کشیش ناحیه ۸۴
 فصل ۶: حال فارم ۱۰۸
 فصل ۷: قسمت لپنیات ۱۲۴
 فصل ۸: رسالت ۱۳۱
 فصل ۹: دنیای هتی ۱۴۳
 فصل ۱۰: دیدار داینا با لیزیت ۱۵۲
 فصل ۱۱: در کلبه ۱۶۷
 فصل ۱۲: در درخت زار ۱۷۸
 فصل ۱۳: غروب در درخت زار ۱۹۳
 فصل ۱۴: بازگشت به خانه ۲۰۰

فصل ۱

کارگاه

یا قطره‌ای مرکب به جای جام جهان‌بین، جادوگر مصری برای هر کسی که از راه برسد از منظره‌های دور و دراز گذشته پرده برمی‌دارد. این کاری است که حالا من می‌خواهم برای تو بکنم، ای خواننده. با این قطرهٔ مرکبِ نوکِ قلمم کارگاه جادوگر آقای جاناتان برج، نجار و بنای روستای هیشلپ، را به تو نشان خواهم داد، با همان شکل و شمایلی که در هجدهم ژوئن سال ۱۷۹۹ میلاد مسیح داشت.

خورشید بعد از ظهر گرما می‌بارید بر پنج مرد که آن‌جا روی انواع در و قاب پنجره و ازاره کار می‌کردند. بوی چوب کاج، که از کپهٔ خیمه‌مانند الوارهای بیرون در برمی‌خاست، با بوی بوته‌های آفتی درمی‌آمیخت که برف‌پاره‌های تابستانی‌شان را کنار پنجرهٔ گشودهٔ روبه‌رو پاشیده بودند. پرتوهای مورب خورشید از غبار براده‌های نازکی که از رنده بلند می‌شد عبور می‌کردند و بر رگه‌های ظریف قاب چوب بلوطی که به دیوار تکیه داده شده بود فرود می‌آمدند. روی کپه‌ای از آن براده‌های نرم، سگ خاکستری زمختی جا خوش کرده بود که پوزه‌اش را بین دو دستش گذاشته بود و گاهی چین و چروکی به پیشانی‌اش می‌انداخت تا نگاه کند به مردی که از بقیه بلندتر بود و داشت در وسط یک پیش‌بخاری چوبی نقشِ سپر حک می‌کرد. صدای قدرتمندی که نه